

# نگاهی تطبیقی و انتقادی به معرفت‌شناسی کانت<sup>(۱)</sup>

□ علی شیروانی

## اشاره

این گفتار ضمن ارائه تصویری کلی از ارکان اصلی معرفت‌شناسی ایمانوئل کانت، مقولات کانت را با بحث مقولات اولی و ثانوی که در فلسفه اسلامی مطرح است، می‌سنجد و شباهتها و تفاوت‌های آنها را بیان می‌کند.

\* \* \*

اگر بخواهیم خلاصه نظریه کانت را در باب معرفت بیان کنیم، باید بگوئیم به عقیده کانت ذهن انسان فقط جهان خارجی را منعکس نساخته است بلکه خود در تشکیل شناسایی سهم عمده‌ای دارد. در واقع خود انسان است که داده‌های خارجی را صورت و سازمان می‌بخشد. این سازمان بخشی، چنان‌که کانت در مقاله ۱۷۷۰ م. شرح داده، فقط جنبه ایستمند (mecanique) ندارد و ذهن تنها به جمع‌آوری و کنار هم نهادن داده‌ها اکتفا نمی‌کند، بلکه به نحو خلاق به ترکیب و تألیف آنها می‌پردازد.

کانت در عصری می‌زیست که علوم تجربی به سرعت پیش می‌رفت و مرزهای دانش بشری را گسترش می‌داد، اما اصحاب مدرسه با قیل و قال خویش مباحث کهن را تکرار کرده راه به جایی نمی‌بردند و فیلسوفان جدید نیز به جای آنکه گرهی از کار فروبسته مابعدالطبیعه بگشایند آن را آشفته‌تری کردند. آن ناکامیها و آن بحثهای جدال برانگیز در مابعدالطبیعه و این پیروزیها و نتایج عام القبول علم در روزگار کانت، مابعدالطبیعه را دچار بحران نموده و ارزش آن را مورد تردید قرار داده بود. از این رو کانت به صورتی جدی مابعدالطبیعه را به نحوی که در روزگار او معمول بوده است به سؤال کشیده مورد تردید قرار می‌دهد و می‌کوشد تا نارسایی اصلی و بنیادی مابعدالطبیعه را که موجب ورشکستگی مابعدالطبیعه شده است، بیابد.

باری، کانت می‌خواهد با فلسفه نقادی خود نه تنها فیزیک نیوتنی را براساس فلسفه توجیه کرده مبانی فلسفی آن را استوار سازد، بلکه مهمتر از آن می‌خواهد حد آن را معلوم سازد و علم را که فراتر از حد خویش رفته به جای واقعی خود واپس زند، تا جایی برای ایمان باز کند. مشکل کانت تنها مسأله شناسایی و تحکیم پایه‌های علم نبوده است.

پرسشهایی که ذهن او را به خود مشغول می‌داشته به اعتراف خود او عبارتند از: چه می‌توانم بدانم؟ چه باید بکنم؟ چه امیدی می‌توانم داشته باشم؟ انسان چیست؟ و در یک کلام او می‌خواسته است تا هم مسأله شناسایی و علم و هم اخلاق و اثبات وجود خدا و اختیار و خلود نفس را یکجا و در یک نظام فلسفی که همان فلسفه نقادی است، حل کند.

### تقسیم‌بندی احکام نزد کانت

هیوم و پوزیتیویستهای منطقی می‌گفتند: قضایای مابعدالطبیعی نه تحلیلی است و نه تجربی. از سوی دیگر، هر قضیه معناداری یا تحلیلی است و یا تجربی. بنابراین، قضایای مابعدالطبیعی فاقد معنا می‌باشند.

مقصود از قضیه تجربی قضیه‌ای است که با آزمایش یا مشاهده قابل تصدیق یا تکذیب است، و دراد از قضیه تحلیلی قضیه‌ای است که نفی آن مستلزم تناقض است.

کانت در برابر این نظریه چنین اظهار می‌کند که ما قضایای دیگری در اختیار داریم که نه تحلیلی هستند و نه تجربی. برای بیان تقسیم‌بندی کانت ابتدا باید یادآور شویم که این

تقسیم‌بندی به قضایا مربوط نیست بلکه به احکام مربوط است، یعنی قضایایی که کسی در آنها به امری تصدیق یا اذعان می‌کند. این خود از بسیاری جهات مزیتی محسوب می‌شود، زیرا حکم کردن رویدادی شخصی است و حیثیت وجودی آن کمتر از حیثیت وجودی قضایا در معرض‌ظن و احتمال است.

در تعریف حکم تحلیلی و ترکیبی، کانت می‌گوید:

در کلیه احکامی که نسبت موضوع به محمول تعقل می‌شود... این نسبت به دو طریق ممکن است: یا محمول «ب» به موضوع «الف» تعلق دارد به‌عنوان چیزی که (به‌طور ضمنی) در تصویر «الف» مندرج است، یا «ب» یکسره بیرون از تصویر «الف» است، هرچند در واقع با آن پیوستگی دارد. در حالت اول حکم را تحلیلی و در حالت دوم، ترکیبی نام می‌دهم.<sup>(۲)</sup>

به تعبیر دیگر می‌توان گفت حکم تحلیلی حکمی است که نفی آن مستلزم تناقض است، برخلاف حکم ترکیبی.

تقسیم دیگر، تقسیم حکم به پیشین و پسین است. حکم به شرطی پیشین است که «مستقل از هر تجربه و حتی کلیه ارتسامات حسی باشد»<sup>(۳)</sup>. مقصود از استقلال در اینجا استقلال منطقی است. دو حکم از یکدیگر مستقلند اگر هیچ یک مستلزم یا نقیض دیگری نباشد. بنابراین، حکم پیشین، حکمی است که منطقیاً از کلیه احکام در وصف تجربه‌های حسی یا ارتسامات حسی مستقل است. هر حکمی پیشین نباشد، پسین است. یعنی از لحاظ منطقی قائم به احکام دیگر در وصف تجربه‌ها یا ارتسامات حسی است. احکام پسین می‌تواند جزئی یا کلی باشد. با اندک تأملی دانسته می‌شود که حکم تحلیلی پسین وجود ندارد. زیرا قضیه تحلیلی تنها مربوط به معنای الفاظ است و لذا هیچ معلوم یا اطلاع تازه‌ای به ما نمی‌دهد. ولی قضیه پسین چون موقوف به تجربه است، چنین اطلاعی می‌دهد. اما اقسام سه‌گانه دیگر، به عقیده کانت، نه تنها امکان‌پذیر است بلکه نمونه‌های فراوانی از هر یک از آنها در تفکر ما یافت می‌شود. در میان سه قسم باقی مانده آنچه مهم است و مورد انکار هیوم و اثبات کانت می‌باشد احکام ترکیبی پیشین است. به عقیده کانت قضایایی مانند: «جمع ۵ با ۷ حاصلش ۱۲ است»، «هر تغییری علتی دارد» و «قانون اخلاقی تعیین می‌کند که ما بایستی چه بکنیم» نمونه‌هایی از

قضایای ترکیبی پیشین است. به اعتقاد کانت اگر بناست احکام مابعدالطبیعی معنا داشته باشد، باید از سومین قسم باشد.

دو اشکال عمده بر تمایز کانت میان احکام تحلیلی و ترکیبی وارد شده است. اشکال نخست آن است که کانت فقط احکام حملی را در نظر گرفته، و اشکال دوم آن است که تعریف او از احکام تحلیلی - به این بیان که در آنها محمول مندرج یا داخل در موضوع است - تعبیری مجازی و لذا مبهم است. اما هر دو اشکال را می توان پاسخ داد. به این بیان که مقصود از اندراج محمول در موضوع آن است که نفی حکم مستلزم تناقض باشد، و این نکته را می توان به احکام شرطی نیز سرایت داد. مثلاً حکم «اگر الف بزرگتر از ب است، پس ب کوچکتر از الف است» تحلیلی است، زیرا نفی آن مستلزم تناقض است.

### تصور کانت از احکام ترکیبی پیشین

اگرچه احکام تحلیلی و احکام ترکیبی پیشین هر دو ضروری هستند، اما باید توجه داشت که ضرورت دو معنا دارد که یکی از آنها در مورد احکام ترکیبی پیشین و دیگری در مورد احکام تحلیلی صادق است..

وقتی گفته می شود احکام تحلیلی ضروری هستند مقصود ضرورت منطقی است، یعنی انکار آن منجر به تناقض می شود. اما وقتی احکام ترکیبی را ضروری می شماریم معنای وسیع تری را در نظر داریم. مثلاً حکم «هر تغییری علتی دارد» دارای ضرورت است به این معنا که امکان این را که تغییری بی علت باشد، رد می کند، ولو در حالت خاصی نتوانیم علت را پیدا کنیم. به عقیده کانت کلیت اکید و ضرورت، هر یک به تنهایی یا هر دو مشترکاً، ملاک این تشخیص اند که آیا قضیه ای پیشین هست یا نیست. او می نویسد:

نخست اگر قضیه ای ببینیم که وقتی تعقل می شود دارای ضرورت تعقل می شود، آن حکم پیشین

است؛ دوم... اگر حکمی با کلیت اکید، یعنی بدون آنکه امکان استثنا در آن راه داشته باشد، تعقل شود

آن حکم از تجربه گرفته نشده است و اعتبار مطلقاً پیشین دارد<sup>(۴)</sup>.

احکام ترکیبی پیشین در واقع اصول موضوع تفکرات ما را تشکیل می دهند. اما این احکام، که

در هر رشته خاص پیش‌فرضها یا اصول موضوعه تفکر ما هستند، لازم نیست حتماً برای ما واضح باشند، و چه بسا که آشکار کردنشان دشوار باشد. این احکام را در صورتی کشف می‌کنیم که در عرصه خصوصیات دائمی تفکرمان به جستجو برخیزیم.

کانت معتقد است کلیه پیش‌فرضها یا اصول موضوعه ترکیبی و مطلق تفکر را کشف کرده است، که به خصوص عبارت باشد از آنچه به حساب و هندسه اقلیدسی و فیزیک نیوتن و، به معنایی خاص، به منطق قدیم مربوط است. او معتقد بود هر یک از این رشته‌ها اوج اندیشه آدمی است که جاودانه ثابت خواهد ماند و بنابراین، طبعاً اصول موضوعه مربوط به هر یک از آنها را مطلق می‌انگاشت.

### حس، عقل و فهم

کانت معتقد است حکم کردن و ادراک کردن دو امر کاملاً مغایرند و هیچ کدام را نمی‌توان به دیگری تحویل برد. او فرق بارز میان حکم و ادراک را در قالب فرق میان دو قوه متمایز ذهن، یعنی فهم و حس، بیان می‌کند. به گفته او:

بواسطه حس اعیان به ما داده می‌شوند و فقط حس مدرکات (perceptions) ما را فراهم می‌کند. به واسطه فهم، فکر به اعیان تعلق می‌گیرد و مفهوماً (concepts) از فهم برمی‌خیزند.<sup>(۵)</sup>

ادراک با تصدیق یا حکم فرق دارد، ولی شرط مقدم آن است. به تعبیر خود کانت:

هر تفکر باید نهایتاً به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم... دال بر مدرکات باشد.

در تصدیق یا حکم ما، در واقع، معانی را بر مدرکات تطبیق می‌کنیم. اما این احکام از جهاتی با یکدیگر متفاوتند. یکی از جهت معنایی که در اینگونه احکام به کار می‌رود، دوم از نظر جزئیاتی که این معانی را بر آنها اطلاق می‌کنیم، و سوم از لحاظ چگونگی دلالت این معانی بر جزئیات. توضیح اینکه معنایی که بر جزئیات اطلاق می‌شود گاهی معنایی است که آن را از امور جزئی انتزاع می‌کنیم، مانند سفید، انسان، سنگ؛ و گاهی معنایی است که از امور جزئی انتزاع نشده است و به دیگر سخن، یک مفهوم پیشین می‌باشد. این دیدگاه درست در برابر مذهب اصالت تجربه قرار دارد که همه معانی را مفاهیم پسین می‌داند. مفاهیمی مانند علیت و امکان از جمله

مفاهیم پیشین است.

در مورد مفاهیم پیشین این پرسش مطرح می‌شود که این مفاهیم چگونه ممکن است بر چیزی دلالت کنند. مفاهیم پسین چون از مدرکات انتزاع شده‌اند، در احکام دوباره به مدرکات بازگردانیده می‌شوند. اما مفاهیم پیشین چگونه و به چه چیز بازمی‌گردند؟ در اینجا دو پاسخ وجود دارد:

۱- مفاهیم پیشین ممکن است وصف جزئیاتی باشند که نحوه داده شدن و به ادراک در آمدنشان با داده شدن و ادراک شدن مصادیق مفهوم‌های پسین متفاوت است. این جزئیات را می‌توان جزئیات پیشین نامید. در نظر کانت مکان و زمان جزئیات پیشین‌اند. احکام ترکیبی پیشین که در آنها مفاهیم پیشین هندسه و حساب به کار رفته باشد ساختار اینگونه جزئیات را وصف می‌کنند.

۲- با اطلاق مفاهیم پیشین در مدرکات خود تصرف می‌کنیم، برخلاف مفاهیم پسین، که با اطلاق آنها در واقع مدرکاتمان را فقط توصیف می‌کنیم. این تصرف ممکن است نوعی نظم و ترتیب برقرار کردن باشد. کانت در پیشگفتار نقد عقل محض می‌گوید:

وقتی مفاهیم پیشین را بر اشیاء و اعیان تطبیق می‌کنیم، اشیاء را با ما<sup>۱</sup>یم مطابقت می‌دهیم نه بعکس.

اکنون می‌توانیم برخی از مصطلحات کانت را توضیح دهیم:

حس: قوه دریافت جزئیاتی است که، در ظرف مکان یا زمان یا هر دو، به ما داده می‌شوند و همچنین قوه دریافت خود مکان و زمان است که آن دو نیز از جزئیاتند.

صورت‌های محض ادراک: مفاهیم زمان و مکان که از مدرکات انتزاع نشده‌اند و در شمار جزئیات پیشین‌اند.

فهم: قوه شناخت به وسیله مفاهیم. مفاهیم بر جزئیات دلالت می‌کنند که توسط حس داده شده‌اند. مفهوم یا پسین است، یعنی انتزاع شده از مدرکات، یا پیشین است، یعنی مدرکات را به شیوه معینی منظم و مرتب می‌کند.

صور معقول یا صور عقلی: مقصود مفاهیم پیشین است که برخلاف مفاهیمی مانند علیت،

قابل اطلاق بر مدرکات نیستند، همانگونه که از آنها انتزاع نشده‌اند. قوه‌ای در انسان که صور عقلی را به کار می‌برد، عقل به مفهوم محدود کلمه است. کانت، مفاهیم خدا، اختیار و بقای نفس را صور معقول می‌داند و معتقد است که اگر عمل این صور را در تفکر خود فهم نکنیم، مابعدالطبیعه را محکوم به این کرده‌ایم که تا ابد از غموض و تناقض رهایی نیابد و همچنان صحنه تنازعات بی‌پایان بماند.

صور معقول دو کاربرد دارد: یکی نظری و دیگری عملی. عقل محض نظری بر کاربرد نظری صور عقلی ناظر است و عقل محض عملی بر کاربرد عملی آنها.

### مکان و زمان

هدف نقد عقل محض در مورد مکان و زمان این است که نه تنها جزئیت بلکه خصلت پیشین بودن آنها را به اثبات برساند. کانت برای اثبات جزئی بودن مکان، نسبت میان مکان و مکان‌ها را لحاظ می‌کند و معتقد است که قوه متخیله ما فقط می‌تواند مکان واحدی را تخیل کند و تمام مکانها را می‌توان بخشهایی از آن تخیل کرد. مکان، امری ادراکی و یک واحد است. از این گذشته، مکان را می‌توان به نحوی به بخشها تقسیم کرد که فقط جزئیات، نه معانی، بدان نحو بخش پذیرند. بنابراین مکان جزئی است. در خصوص خصلت پیشین مکان، کانت عمدتاً دو برهان اقامه می‌کند:

۱- برای تخیل دو امر مدرک که نه تنها از لحاظ کیفی متفاوتند بلکه خارج از یکدیگر و در کنار هم نیز هستند مکان باید از پیش مسلم فرض شود.

۲- ما نمی‌توانیم تخیل کنیم که هیچ مکانی وجود ندارد ولی به خوبی می‌توانیم مکانی را تصور کنیم که در آن هیچ چیز نیست. حال آنکه اگر مکان یکی از جنبه‌های پسین یا انتزاع شده از مدرکات بود می‌توانستیم مدرکات را بدون آن تخیل کنیم. ما نمی‌توانیم کتابهای متمکن در مکان و کتابهای غیر متمکن در مکان به مخیله راه دهیم به همان نحو که می‌توانیم کتابهای سفید رنگ و کتابهای سیاه رنگ تصور کنیم. اگر چیزی را در مکان ادراک می‌کنیم نمی‌توانیم آن را خارج از مکان تخیل کنیم. بنابراین، تصور تمکن در مکان و نیز خود مکان، یک تصور انتزاع شده نیست، بلکه پیشین است.

به عقیده کانت هندسه (که از نظر او صرفاً هندسه اقلیدسی بود) عبارت است از مجموعه‌ای از قضایای ترکیبی پیشین درباره ساختار مکانی که به ادراک درمی‌آید.

بحث کانت درباره زمان، مشابه بحث او درباره مکان است. او برای نشان دادن اینکه زمان از جزئیات است به این دلیل تمسک می‌کند که زمانهای مختلف صرفاً بخشهایی از یک زمان هستند. کانت برای نشان دادن اینکه زمان، پیشین نیز هست تذکر می‌دهد که نمی‌توان هیچ ادراکی را تخیل کرد که در زمان نباشد، حال آنکه می‌توان زمان را به تنهایی تهی از هر پدیده به تخیل درآورد. بنابراین، آنچه درباره این حکم ترکیبی پیشین که «مکان فقط سه بعد دارد» صادق است به همان نحو در مورد این حکم نیز صدق می‌کند که «زمان فقط دارای یک بعد است».

به عقیده کانت احکام ریاضی از مکان و زمان اعتبار شده‌اند. البته ممکن است لازم باشد که جزئیات مذکور را نخست به شیوه‌ای مقدماتی به هم پیوند دهیم یا به قول کانت بسازیم. کانت می‌نویسد:

پایه ریاضیات باید نوعی ادراک محض باشد که بر مبنای آن بتواند مفاهیم خود را به نحو مشخص و معین تصور کند یا بسازد.

ساختن مفهوم به معنای تصور کردن ادراکی است که به نحو پیشین با آن مطابقت دارد.

ساختن یک مثلث اقلیدسی یا تصویر کردن آن به نحو پیشین، شبیه ترسیم یک مثلث روی تخته سیاه است. ساختن عدد دو مانند آن است که یک شیء مادی را کنار شیء دیگری بگذاریم. مفاهیم هندسی را در مکان می‌سازیم و مفاهیم حساب را در زمان و مکان. کانت از تصویر کردن مفاهیم به نحو پیشین در زمان و مکان سخن می‌گوید تا تبیین کند چگونه کلیه احکام هندسه اقلیدسی و حساب امکان پذیر می‌شود. به عقیده او چون چنین تصدیقات ترکیبی پیشین، جزئیات پیشین، یعنی مکان و زمان، را توصیف می‌کنند، حصولشان ممکن می‌شود.

یکی از اشکال‌هایی که بر کانت گرفته می‌شود این است که می‌توان زمان و مکان را صورتهای پیشین ادراک دانست و در عین حال ذهنی بودن آنها را انکار نمود. به دیگر سخن، از خصلت پیشین بودن زمان و مکان نمی‌توان ذهنی بودن آنها را استنتاج کرد. زیرا از نظر منطقی ممکن است آنچه ما در چارچوب صورت زمان و مکان ادراک می‌کنیم، مستقل از ادراک ما نیز به



همین‌گونه نظم و ترتیب یافته باشد.

در هر حال، کانت معتقد است که صور پیشین ادراک، خاصیت ذهنی دارند و از این‌رو، نمی‌توانیم جهان را چنان‌که هست بشناسیم. از تحلیل کانت لازم می‌آید که مکان واقعیت تجربی داشته باشد. به دیگر سخن، مکان واقعی است نسبت به هر چیزی که عنوان یکی از اعیان خارجی به ما داده شود. از سوی دیگر، مکان از نظر استعلایی مثالی است؛ یعنی نسبت به اشیاء وقتی در نفس خود سنجیده شوند، مکان واقعی نیست. زمان نیز از این جهت مانند مکان است. در اینجا باید یادآور تفاوتی شویم که میان اصالت تصور کانت و اصالت تصور بارکلی وجود دارد، چه محور اصالت تصور بارکلی این نظریه است که بودن یعنی ادراک شدن. در نظر بارکلی، فرض موجودی که ادراک نشود محال است. اما چنین چیزی در نظر کانت محال نیست، بلکه این فرض محال است که موجودی یا ذاتی همانطور که هست ادراک شود. در نظر کانت باید میان اشیاء فی‌نفسه با نمودها فرق نهاد.

#### دستگاه مفاهیم پیشین

در بخش دیگر نقد عقل محض، یعنی منطق استعلایی، کانت سه وظیفه برعهده می‌گیرد:

- ۱- مفاهیم پیشینی را که قابل اطلاق بر ادراکاتند از دیگر اقسام مفاهیم جدا سازد.
- ۲- نشان دهد چگونه اطلاق درست این مفاهیم به ایجاد آن دسته از احکام ترکیبی پیشین می‌انجامد که به عقیده او شرط مقدم استفاده از شعور عادی و تفکر درباره طبیعت است.
- ۳- نشان دهد چگونه اطلاق نادرست مفاهیم پیشین و صور عقلی به بعضی خطاهای دامنه‌دار می‌انجامد.

همانگونه که باید میان ریاضیات و حسیات استعلایی - که امکان آن را نشان می‌دهد - فرق نهاد، همچنین باید میان بخش پیشین علوم طبیعی (یا به عبارت بهتر فیزیک نیوتنی) و منطق استعلایی که امکان آن را نشان می‌دهد فرق گذارد.

کانت منطق استعلایی را به دو بخش تقسیم می‌کند: تحلیلات استعلایی و جدل استعلایی. اولی مربوط به اطلاق مفاهیم پیشین است تا هنگامی که در این کاربرد شرط اساسی امکان دلالت به مدرکات رعایت شود. و دومی با کاربرد نادرست مفاهیم پیشین در موارد تخلف از این

شرط سروکار دارد، به خصوص در مورد اطلاق نادرست آن بر اشیاء فی نفسه. کانت مفاهیم پیشین غیرریاضی را بر دو دسته تقسیم می‌کند: مفاهیم ابتدایی که از دیگر مفاهیم پیشین استنتاج یا از ترکیب آنها حاصل نشده است، و مفاهیم ثانوی. کانت مفاهیم پیشین ابتدایی را مقولات نامید و معتقد بود که نه تنها توانسته است روشی برای بدست آوردن آنها بیابد، بلکه توانسته است همه آنها را به دست آورد. توضیح روش کانت آن است که: برای کشف این مفاهیم باید عمل فکر کردن یا حکم کردن (= اطلاق مفاهیم) را مورد تحقیق قرار دهیم، چرا که مقولات از ادراک انتزاع نشده‌اند.

کانت برای تبیین مقولات این نکته را یادآور می‌شود که ما هنگام اطلاق هر مفهوم، بسیاری از تصورات را یک کاسه می‌کنیم و با هم وحدت می‌دهیم. تصورات همان داده‌هایی است که از راه ادراک مستقیماً حاصل کرده‌ایم یا بیاد آورده‌ایم یا ترکیب و تألیف کرده‌ایم. این عمل توحیدی احکام و مفاهیم کاملاً با دریافت انفعالی (ادراک) فرق دارد.

کانت در اینجا میان دو دسته از احکام تمییز می‌دهد:

الف. احکام ادراکی یا حاصل شده از ادراک، مانند «به نظر من این برگ سبز است.»

ب. احکام تجربی عینی، مانند «این برگ سبز است.»

تفاوت میان این دو حکم از چند جهت است: نخست اینکه حکم تجربی عینی بر یکی از اعیان دلالت می‌کند نه بر تأثری ذهنی. دوم اینکه حکم تجربی عینی اگر صادق باشد، برای همه کس صادق است و شرط و قیدی در آن نیست که «نزد شعور یا آگاهی من چنین است». حکم تجربی عینی اعتبار کلی دارد، و به تعبیر کانت «نزد آگاهی به‌طور کلی معتبر است.»

آنگاه کانت این پرسش را مطرح می‌کند که دلالت عینی و اعتبار کلی احکام اخیر از کجاست؟ این ویژگی از ادراک انتزاع نشده است. پس باید چیزی باشد که حکم تجربی عینی آن را از خود اضافه کرده است. به گفته کانت:

کلیه احکام ما نخست احکامی ادراکی هستند، یعنی فقط برای خود ما و ذهنیت ما اعتبار دارند و

تنها در مرحله بعد می‌خواهیم دلالت جدیدی پیدا کنند. دلالت بر یکی از اعیان - و همه وقت نزد

خودمان و نزد همه کس به‌طور متساوی معتبر باشند<sup>(۶)</sup>.

این عامل جدید که بر حکم ادراکی افزوده شده و از آن حکم عینی تجربی به دست آمده یقیناً مفهوم سبز یا برگ نیست، زیرا این دو در حکم ادراکی مورد بحث به کار رفته‌اند. بنابراین، تفاوت لاجرم باید در نحوه‌ای باشد که حکم عینی مجدداً تصورات را وحدت می‌بخشد، ولو تصورات قبلاً در مفاهیم مذکور وحدت پیدا کرده باشند. به دیگر سخن، این تفاوت باید ناشی از اطلاق مفهوم دیگری باشد که پیشتر در حکم ادراکی به کار نرفته بود. این مفهوم، هرچه باشد، در شمار مفاهیم محض فاهمه قرار می‌گیرد. اما این مفهوم محض فاهمه را، که به حکم عینیت می‌دهد، باید کجا در حکم تجربی عینی جستجو کرد؟

در هر حکم دو جنبه می‌توان تمییز داد:

۱- اطلاق مفاهیم معین؛

۲- نحوه ارتباط و پیوستگی آنها در حکم.

جنبه اخیر را صورت منطقی حکم می‌نامیم. از آنجا که عامل افزوده شده به حکم تجربی عینی، مفاهیم معین موجود در حکم نیست، لاجرم باید مفهومی پیشین باشد که در هیأت و صورت هر حکم تجربی عینی مندرج است. بنابراین، در ازای هر یک از شیوه‌های مختلفی که احکام تجربی عینی به احکام ادراکی همتای خود عینیت و کلیت می‌دهند، یک مفهوم ابتدایی پیشین یا مقوله وجود خواهد داشت. پس اگر بتوانیم همه صورت‌های ممکن احکام تجربی عینی را فهرست کنیم، فهرست جامع کلیه مقولات را به دست آورده‌ایم. این صورت‌های ممکن قبلاً تهیه شده است: در منطق قدیم.

البته کانت دسته‌بندی خاصی برای احکام دارد که تا اندازه‌ای با آنچه در منطق قدیم آمده تفاوت دارد. در این دسته‌بندی، کانت نخست چهار وجه نظر کلی و متمایز تشخیص داده برحسب آنها احکام را از لحاظ کمیت، کیفیت، نسبت و جهت تقسیم‌بندی می‌کند. آنگاه ذیل هر یک از اقسام سه نوع حکم می‌گنجاند و جدول منطقی احکام را به صورت زیر تنظیم و عرضه می‌کند:

۱- از لحاظ کمیت، هر حکم یا کلی است، مانند: هر انسانی فانی است؛

یا جزئی است، مانند: بعضی انسانها فانی هستند؛

یا شخصی است، مانند سقراط فانی است.

۲- از لحاظ کیفیت، هر حکم یا موجب (ایجابی) است، مانند: هر انسانی فانی است؛  
یا سالب (سلبی) است، مانند: چنین نیست که سقراط فانی باشد؛  
یا معدول (عدولی) است، مانند: سقراط غیر فانی است.  
۳- از لحاظ نسبت، هر حکم یا حملی است، مانند: سقراط انسان است؛  
یا شرطی [متصل] است، مانند: اگر آهن حرارت داده شود منبسط می شود؛  
یا [شرطی] منفصل است، مانند: وجود جهان یا به واسطه اتفاق محض است یا ضرورت ذاتی یا علت خارجی.

۴- از لحاظ جهت، هر حکم یا احتمالی است، یعنی از نظر منطقی ممکن است، مانند: کره مریخ مسکونی است؛

یا تحقیقی (قطعی) است، یعنی صادق بوده اثبات محمول برای موضوع صحیح است، مانند: آهن مغناطیسی است؛

یا ضروری (یقینی) است، یعنی محمول برای موضوع به طور پیشین ثابت است، مانند:  
 $2+2=4$ .

برای استخراج مقوله‌ای که در هر کدام از صور منطقی مندرج است، کافی است هر حکم تجربی عینی را بگیرد و مفهومی را پیدا کنید که اگر اطلاق نشود آن حکم به حکم ادراکی صرف مبدل خواهد شد. چون هر حکم تجربی عینی از لحاظ صوری دارای کمیت، کیفیت، نسبت و جهت است، باید چهار مفهوم موجود باشد که چنین اثری ببخشد. به بیان دیگر، اگر معادله‌ای داشته باشیم بدین عبارت که: «حکم تجربی عینی O منهای مقوله X = حکم ادراکی» این معادله در ازای هر یک از مقادیر X دارای چهار جواب و در ازای کلیه مقادیر ممکن O دارای دوازده جواب خواهد بود.

مثلاً اگر این حکم را که می‌گوید «این جوهری است با خاصیت‌های عرضی» از این حکم که می‌گوید «این سنگ سنگین است» کم کنیم، حکم ادراکی «این سنگ به نظر من سنگین است» به دست می‌آید. پس مقوله مندرج در حکم حملی مورد نظر یا هر حکم حملی دیگر، مقوله «جوهر و عرض» است.

یا مثلاً اگر حکمی را که می‌گوید «این یکی از مصادیق نسبت علت و معلول است» از حکم

دیگری که می‌گوید «اگر آفتاب بتابد، سنگ ضرورتاً گرم می‌شود» کم کنیم، این حکم به دست می‌آید: «چنین به نظر من می‌رسد که اول آفتاب روی سنگ می‌تابد و سپس سنگ گرم می‌شود.» پس مقوله مندرج در حکم شرطی مورد نظر مقوله «علیت» است. بدین شیوه، کانت جدول مقولات را متناظر با صور منطقی به شرح زیر استنتاج می‌کند.

### جدول استعلایی مفاهیم فاهمه

#### ۱- مقولات کمیت:

احکام کلی با مقوله وحدت مطابقت دارند  
 احکام جزئی ← مقوله کثرت      احکام شخصی ← مقوله کلیت (یا تمامیت)

#### ۲- مقولات کیفیت:

احکام ایجابی ← مقوله واقعیت (یا ثبوت)  
 احکام سلبی ← مقوله سلب (یا نفی)  
 احکام معدول ← مقوله حصر (یا تحدید)

#### ۳- مقولات نسبت:

احکام حملی ← مقوله جوهر و عرض  
 احکام شرطی ← مقوله علیت و معلولیت  
 احکام منفصل ← مقوله مشارکت (یا فعل و انفعال)

#### ۴- مقولات جهت:

احکام احتمالی ← مقوله امکان عام و امتناع  
 احکام تحقیقی ← مقوله وجود و عدم  
 احکام ضروری ← مقوله وجوب و امکان خاص

### بررسی تطبیقی مقولات کانت

در اینجا این پرسش را مطرح می‌کنیم که آیا مقولات کانت رابطه‌ای با معقولات ثانیه فلسفی یا منطقی که در فلسفه اسلامی مطرح است دارد یا نه؟

ابتدا باید یادآور شویم که مبدأ عزیمت تفکر فلسفی کانت توجه به عناصری در شناخت است که ذهن از طریق تجربه حسی آنها را فراهم نیاورده و قابل تحویل و تأویل به حس نیست. در واقع فلسفه کانت از آنجا آغاز می‌شود که فلسفه تجربی به پایان می‌رسد. یعنی انتهای آمپیرسیم، ابتدای راه کانت است.

کانت در عین حال که اهمیت مسأله‌ای را که هیوم بدان التفات پیدا کرده بود به خوبی درک می‌کند و هیوم را از آن جهت که مفاهیمی مانند علیت و جوهر را غیر منبعث از حس می‌داند بر حق می‌داند و می‌ستاید، هرگز مایل نیست به شکاکیتی مبتلا گردد که هیوم بدان گرفتار آمده بود.

از سوی دیگر، کانت نمی‌خواهد در جدا ساختن عالم ذهن از اعیان خارجی و استقلال بخشیدن به آن، تا بدانجا پیش رود که مانند دکارت و یا، شدیدتر از او، بارکلی، به ایده‌آلیسم کشیده شود. این است که در صدد برمی‌آید راهی میانه بیابد، نقش ذهن را در شناخت به درستی معین سازد، و سهمی برای عالم خارج و سهمی برای ذهن تعیین کند که به نحوی از ایده‌آلیسم و شکاکیت رهایی یابد.

با چنین رهیافتی، کانت به این راه حل می‌رسد که ذهن در شناخت واجد عناصری پیشین است. این عناصر پیشین در ساحت حس، زمان و مکان هستند که کانت آنها را صورتهای محض شهود حسی می‌داند و در ساحت فهم، مفاهیم محضی هستند که کانت تحت عنوان مقولات از آنها یاد می‌کند.

در یک بررسی تطبیقی باید بگوییم: فیلسوفان مسلمان نیز در بحث شناخت، ذهن را آینده‌ای صددرد منفعل نمی‌دانند و معتقد نیستند که هرچه در ذهن است عیناً در عالم خارج از ذهن نیز به همان صورت وجود دارد. آنان در عین حال که به خارج‌نمایی و واقع‌نمایی علم آدمی معتقدند به هیچ وجه به رالیسم ساده‌لوحانه و خام مبتلا نیستند.

در فلسفه اسلامی علاوه بر تقسیم ادراکات به محسوس و معقول، خود معقولات نیز به معقولات اولیه و ثانیه تقسیم می‌شوند. معقولات ثانیه خود بر دو قسم‌اند: معقولات ثانیه منطقی و معقولات ثانیه فلسفی.

معقولات اولیه مفاهیمی کلی هستند که در اثر تماس ذهن با عالم خارج فراهم آمده و ذهن ما

برای آنها در خارج مصادیقی منطبق و مطابق با آنها می‌یابد. این معقولات همان اشیاء هستند. سپس همین مفاهیم کلی، مانند انسان و اسب، از آن جهت که امری مُدرک و موجود به وجود ذهنی است، به نوبه خود در ساحت ذهن احکام خاصی یافته و موضوع محمول‌هایی واقع می‌شود که آن محمول‌ها در عالم خارج مصداق و مابازایی نداشته و عرصه صدق و کذب آنها ذهن است، مانند مفهوم کلیت، جزئیت، نوعیت و جنسیت. مفاهیمی مانند معرف بودن، حجت بودن و قضیه بودن نیز از این قبیل هستند. این دسته از مفاهیم را معقولات ثانیه منطقی می‌نامند.

قسم دیگر، معقولات ثانیه فلسفی است. ظهور این مفاهیم نیز در عالم ذهن و پس از حصول معقولات اولیه ممکن شده مانند آنها مابازایی در عالم خارج ندارند، اما برخلاف معقولات ثانیه منطقی، اشیاء خارجی به آنها متصف می‌شوند. مفاهیمی مانند علیت، وجود، ضرورت و امکان جزء معقولات ثانیه فلسفی به‌شمار می‌روند.

اکنون بعضی از شباهت‌های موجود میان نگرش کانت و دیدگاه فلاسفه مسلمان را یادآور

می‌شویم.

یکم. نخستین نکته نفس توجه به این امر است که شناخت عالم خارج به معنی آن نیست که هرچه در ذهن است باید در خارج نیز موجود باشد. به دیگر سخن، عینیت داشتن شناخت به معنای مابازاء مستقل و مطابق داشتن یکایک مفاهیم معتبر ذهنی نیست. هم کانت و هم فیلسوفان مسلمان در مفاهیم ذهنی قایل به تفصیل شده‌اند و این مفاهیم را از حیث رابطه با عالم خارج به انواع مختلف تقسیم کرده‌اند.

دوم. شباهت دیگر، شباهت معقولات اولیه با مفاهیم تجربی در فلسفه کانت است. درست است که کانت مفاهیم تجربی فراهم آمده از شهود حسی را متضمن عناصر پیشین «زمان و مکان» می‌داند و فلسفه او از این جهت تفاوت مهمی با فلسفه اسلامی پیدا می‌کند، اما از آن جهت که کانت ماده مفاهیم تجربی را در خارج با استقلال از ذهن موجود می‌داند رأیی کمابیش شبیه رأی حکمای اسلامی دارد. البته مفاهیمی مانند خارج و عینیت در فلسفه کانت معنای خاصی دارد که با آنچه مورد قبول حکمای مسلمان است متفاوت است.

سوم. شباهت میان معقولات ثانیه و مقولات است. نخستین وجه شباهت این است که نه معقولات ثانیه و نه مقولات هیچ کدام مشعر بر چیزی که بتواند در خارج از ذهن وجودی مستقل

داشته در عین حال، موضوع یا محمول قضیه واقع شوند، نیستند.

وجه دیگر «ثانیه» بودن است. بسیاری از شارحان کانت با استفاده از اشارات خود او، مفاهیم تجربی حاصل از اشیاء را محمول درجه اول و مقولات را محمول درجه دوم نامیده‌اند. اینک این سؤال را مطرح می‌کنیم که مقولات فاهمه کانت آیا از قبیل مقولات ثانیه فلسفی است با مقولات ثانیه منطقی؟

با نظر به جدول مقولات می‌بینیم مفاهیمی که در آن جدول ذکر شده همه از قبیل مقولات ثانیه فلسفی است. به تعبیر دقیق‌تر، همه آنها مفاهیمی است که فیلسوفان مسلمان آنها را از قبیل مقولات ثانیه فلسفی دانسته‌اند، اما اگر به اصل تعریف این دو قسم معقول ثانیه نگاهی دوباره افکنیم با اندکی تأمل در می‌یابیم که نمی‌توان مقولات را معقول ثانیه فلسفی به‌شمار آورد. در مقولات ثانیه منطقی، ملاک صدق، موافقت ذهن با خود ذهن است و با مراجعه به فلسفه کانت می‌توان تصدیق کرد که در آنجا نیز مجوز اطلاق مقولات فاهمه بر ابژه‌ها آن است که ابژه، شیء نفس‌الامری نیست. بلکه ابژه‌ای است که با پذیرش عناصر پیشینی ذهن ابژه شده است. همچنین مراد کانت از «ابژکتیویته» یا «عینیت» چیزی جز کلیت و ضرورت احکامی که ذهن صادر می‌کند، نیست. این کلیت و ضرورت اقتضای نفس‌الامر نیست، بلکه نتیجه اعمال عناصر پیشین ذهن بر ماده احساس و ادراک است. انتظامی که در احکام میان داده‌ها وجود دارد، و نیز تألیفی که میان موضوع و محمول در احکام وجود دارد، انتظامی است که ذهن به آنها بخشیده است.

اگر در مسیر حرکت کانت در تحلیل استعلایی تأمل کنیم، می‌بینیم وی نخست جدول منطقی احکام را واریسی می‌کند، آنگاه جدول مقولات را بر آن مبتنی می‌سازد. پیداست که در جدول منطقی احکام، سخن از مقولات ثانیه منطقی است و کانت که فعالیت منطقی ذهن را تنها فعالیت ذهن می‌داند. می‌پرسد: علت اینکه ذهن بر ساختن این احکام توانایی یافته، چیست؟ او در جستجوی سز امکان قضایای منطقی در ذهن است و این سز را در یک حرکت ژرفکاوانه، که از آن به تحقیق استعلایی تعبیر می‌کند، در عمق خود ذهن، نه در خارج از آن، می‌یابد.

کانت در عمق ذهن به مقولات می‌رسد. مقولات کانتی هرچند در اصطلاح فلسفه اسلامی



معقولات ثانیه فلسفی هستند، از آن جهت که ریشه و پیشینه ذهنی فعالیت‌های منطقی ذهن‌اند با معقولات ثانیه منطقی مسانخت دارند. در واقع مقولات، صورت‌های کلی و در عین حال ذهنی مفاهیم گوناگون ذهن‌اند.

می‌توان گفت کانت با تحقیق استعلایی خود و معرفی مقولات به‌عنوان سر‌امکان فعالیت‌های منطقی ذهن، درحقیقت، قلمرو منطق ما، یعنی قلمرو مطابقت ذهن با خود، را وسعت بخشیده است.

فلاسفه اسلامی مرز میان منطق و فلسفه را مرز میان ذهن و عین می‌دانستند، اما کانت از آنجا که عین یا ابژه را به شرط قبول عناصر پیشینی ذهن، ابژه می‌داند درحقیقت این مرز را فراتر برده و آن را در انتهای قلمرو عین قرار داده است.

در تفکر کانت قلمرو منطق به‌جای آنکه به قلمرو اعیان خارجی محدود شود به عالم نومن محدود می‌شود، عالمی که برای ذهن به منزله ظلمات است و با سخن نگفتن درباره آن، بهتر می‌توان آن را فهمید. زیرا اطلاق هیچیک از مقولات یا مفاهیم علت، وجود و جوهر بر آن جایز نیست.

درست است که کانت هرگاه می‌خواهد از تهمت ایده‌آلیسم تبری جوید به نومن متوسل می‌شود، اما چون نومن را فقط در این مورد به کار می‌برد و در غیر آن هیچ رد پایی از نومن، چه در ورود به ذهن و چه در ارجاع امور ذهنی به آن، نشان نمی‌دهد، کوشش او برای دفع شائبه ایده‌آلیسم، قرین توفیق نمی‌شود. تاریخ فلسفه نشان داده است که شیب فلسفه کانت به‌سوی ایده‌آلیسم است و این بدان علت است که او در بحث شناخت صرفاً انطباق و موافقت لایه فعالیت منطقی ذهن را با لایه عمیقتر دیگری از خود ذهن اثبات می‌کند و درست به همین دلیل است که می‌توان گفت فلسفه او یک منطق وسعت یافته است.

### اصول فاهمه محض

کانت در تحلیل اصول ما تقدم فاهمه وحدت و تألیفی را که در هر یک از چهار مقوله کمیت، کیفیت، نسبت و جهت و قضاایای تابع آنها پدید می‌آید معلول یک اصل اصیل ماتقدم ذهنی می‌داند و بنابراین در پی جدول مقولات، جدول دیگری برای نمایش اصول فاهمه محض

تشکیل می دهد. این جدول بدین قرار است:

برای مقوله کمیت ← اصول موضوعه شهود

برای مقوله کیفیت ← پیش یابی ادراکات حسی

برای مقوله نسبت ← تشابهات تجربه

برای مقوله جهت ← اصول موضوعه فکر تجربی به طور کلی

در حقیقت امکان ظهور مفاهیم گوناگون تحت مقولات چهارگانه‌ای که شرح آن گذشت، معلول وجود اصول مقدم بر تجربه‌ای است که در فاهمه وجود دارد و منشأ حصول مقولات و در نتیجه منشأ صدور احکام می‌گردد. کانت معنی مندرج در هر یک از اصول چهارگانه فوق را بدین صورت بیان می‌کند:

۱- بیان معنای اصل حاکم بر اصول موضوعه شهود که منشأ ذهنی و مقوم مقوله کمیت و شرط امکان صدور احکام ما تقدم تألیف کمی است:

همه شهودات مقادیر و اندازه‌های ممتدند.

۲- بیان معنای اصل حاکم بر پیش‌یابی ادراکات حسی که منشأ و مقوم مقوله کیفیت است:

در تمام نمودارها امر واقعی که متعلق احساس قرار می‌گیرد دارای مقدار اشتدادی است، و به عبارت دیگر درجه دارد.

۳- بیان معنای اصل حاکم بر تشابهات تجربه:

تجربه تنها از طریق ظهور رابطه‌ای ضروری میان ادراکات امکان‌پذیر است.

۴- بیان اصول موضوعه فکری تجربی به طور کلی:

الف. هر آنچه با شرایط صوری تجربه، یعنی با شرایط شهود و مفاهیم وفق دهد، امری ممکن است.

ب. هر آنچه با شرایط مادی تجربه، یعنی با احساس مرتبط و مقید باشد، امری موجود است.

ج. هر آنچه در رابطه با امور موجود بر حسب شرایط کلی تجربه تعین یافته باشد (یعنی تعینش

مطابق شرایط کلی تجربه، که همان قوانین و اصول ما تقدم فاهمه باشد، صورت گرفته باشد) بدنحو

ضروری موجود است.

امور یادشده اصول مقدم بر تجربه‌ای است که در ژرفای فاهمه آدمی وجود دارد، و وجود همین اصول است که مقولاتی به نام کمیت، کیفیت، جهت و نسبت را پدید آورده امکان تشکیل قضایای تألیفی ماتقدم فاهمه را فراهم ساخته به مفاهیم ذهنی ما به وجوه گوناگون وحدت می‌بخشد و بالاخره تجربه را امکان‌پذیر می‌سازد و به شناسایی ما عینیت می‌دهد.

### شاکله مقولات مختلف

به اعتقاد کانت انتقال ابژه‌ها و متعلقات شهودی به مرحله مفاهیم و اندراج آنها تحت مفاهیم معین گوناگون، محتاج واسطه‌ای است که خود از یکسو با مفاهیم محض فاهمه و از سوی دیگر با شهودات حسی سنخیت و تجانس داشته باشد و بدین ترتیب با قرار گرفتن میان حساسیت و فاهمه سبب برقراری نوعی تجانس میان این دو مرحله گردد. قوه‌ای که در ذهن آدمی چنین وظیفه‌ای را برعهده دارد قوه تخیل است و عامل واسطه‌ای که توسط این قوه هر شهود معینی را به مفهوم متناظر آن مرتبط می‌سازد شاکله نام دارد. و زمان عهده‌دار انجام چنین نقشی است. زمان می‌تواند حلقه واسطه‌ای شود و دو رکن فاهمه و حساسیت را به یکدیگر پیوند دهد. زمان از یک سو، با مفاهیم محض فاهمه مشابهت دارد، زیرا امری ماتقدم و در نتیجه ضروری و کلی است؛ و از سوی دیگر، با شهودات حسی تجانس دارد، زیرا زمان امری است که در هر تصویر تجربی موجود است. شاکله در واقع نوعی تعیین زمانی است. یعنی استعلایی که بر زمان به گونه‌ای خاص شرایطی را اعمال می‌کند که تنها آن شرایط خاص می‌تواند اطلاق مقوله معینی را بر یک ابژه شهودی امکان‌پذیر سازد.

باید توجه داشت که شاکله اگرچه محصول قوه تخیل است، اما نباید آن را با صورت خیالی یکی دانست. زیرا صورت خیالی تصویری جزئی و مشخص است اما شاکله نوعی قاعده و ترتیب کلی است که به هیچ وجه به صورت یک تصویر مشخص قابل تصور نیست و ارتباط خود صورت خیالی نیز با مفهومی که آن را دربر می‌گیرد به کمک شاکله صورت می‌پذیرد.

اینک می‌پردازیم به بیان شاکله‌های مختلف مقولات گوناگون:

**مقوله کمیت:** اصل حاکم بر مقوله کمیت این است که «همه شهودات، مقادیر ممتدند». بنابراین، «مقدار ممتد» مفهومی است که منشأ مقوله کمیت را تشکیل می‌دهد. و شاکله «مقدار

ممتد» عدد است. عدد از افزایش متوالی آحاد متجانس پدید می‌آید. به‌طور کلی هنگامی که ما شهود متجانسی پیدا می‌کنیم در کثرت زمانی که مقارن با آن شهود متجانس برای ما پدید می‌آید وحدتی وجود دارد که آن وحدت عدد است، پس عدد تعینی استعلایی است که مطابق قاعده خاصی در زمان پدید می‌آید.

**مقوله کیفیت:** مقوم مقوله کیفیت مفهوم واقعیت است. واقعیت آن چیزی است که ظرف زمانی احساس را پر می‌سازد. عدم که ضد واقعیت است حاکی از زمانی است که در آن هیچ چیز جای نگرفته باشد. اما میان یک عدم و یک واقعیت - هر اندازه که آن واقعیت ناچیز و کم باشد - یک فاصله پیوسته است که آن فاصله همان چیزی است که شدت آن واقعیت را تشکیل می‌دهد. شاکله واقعیت، تولید و رشد و نمو پیوسته آن واقعیت در زمان است. هنگامی که از یک شهود عدمی آغاز می‌کنیم و زمانی را با واقعیت پر ساخته و آن را تا شدت معینی بالا می‌بریم، در این حال، شاکله زمان، همان شدت یافتن اتصالی و پیوسته آن واقعیت در زمان است.

**مقوله نسبت:** شاکله مفهوم جوهر، دوام امر واقع در زمان است و شاکله مفهوم علت، توالی و تعاقب کثرتها در زمان است با این شرط که آن تعاقب، مطابق قاعده و قانونی صورت گرفته باشد. شاکله مفهوم مشارکت (تبادل) عبارت است از وجود همزمان تعینات و اعراض یک جوهر با تعینات جوهری دیگر.

**مقوله جهت:** شاکله امکان عبارت است از وفق یافتن تألیف تصویرهای گوناگون با شرایط کلی زمان، و بدین معناست که دو امر متضاد نمی‌توانند در زمان واحد در موضوع واحدی واقع شوند. شاکله فعلیت داشتن (یا موجود بودن)، وجود داشتن در مقدار معینی از زمان است. شاکله ضرورت، موجود بودن در تمام زمانهاست.

نکته مهمی که در اینجا باید بدان توجه داد آن است که کانت بر این امر اصرار دارد که مقولات تنها استعمال تجربی داشته اطلاق آنها بر قلمروی ورای تجربه و نیز بر حیطه اشیاء فی‌نفسه (نومن) امکان ندارد. اینک اگر توجه کنیم که استفاده از مقولات و مفاهیم جز به کمک شاکله امکان ندارد و شاکله تعین استعلایی زمان است و زمان نیز صورت حساسیت و صورت شهود حسی درونی است، تصدیق می‌کنیم که مقولات جز در رابطه با شهودات حسی و جز با استفاده از زمان به‌عنوان امری واسطه نمی‌توانند معنا و مصداقی داشته باشند.

## نفی ایده‌الیسم

نکته‌شایان توجه آن است که کانت خود را ایده‌الیست نمی‌داند و به شدت در برابر این اعتقاد که ما نمی‌توانیم به شناخت جهان نایل آئیم و حتی از اثبات جهان در خارج از ذهن عاجز و ناتوان می‌باشیم، مقاومت می‌کند. یکی از شواهد مدعای یادشده مطلبی است که کانت تحت عنوان «رفض ایده‌الیسم» در نقد عقل محض آورده است:

ایده‌الیسم - یعنی ایده‌الیسم مادی - نظریه‌ای است که می‌گوید وجود اشیاء خارجی در مکان بیرون از ما یا تنها مشکوک و غیرقابل اثبات است و یا دروغ و غیرممکن می‌باشد. اولی ایده‌الیسم معضل [یا مسأله‌دار] دکارت است که معتقد است تنها یک قضیه است که بی‌تردید یقینی است، و آن قضیه «من هستم» است. و دومی ایده‌الیسم جزمی بارکلی است. بارکلی معتقد است که مکان با همه چیزهایی که از لوازم لاینفک آن است، چیزی است که فی‌نفسه ناممکن است و بنابراین، به عقیده او اشیاء مکانمند [یا واقع در مکان] صرفاً موجودات خیالی هستند.

اگر مکان به‌معنای ویرگی که باید به اشیاء فی‌نفسه تعلق گیرد، توصیف شود، ایده‌الیسم جزمی اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. زیرا در آن صورت مکان و هرچه مکان شرط آن است غیرموجود خواهد بود، اما بنیاد و زمینه‌ای که این ایده‌الیسم بر آن مبتنی است قبلاً توسط ما در حسیات استعلایی منهدم گشته است.

اما ایده‌الیسم معضل که هیچ حکمی نمی‌کند، بلکه فقط عجز ما را از خلال یک تجربه مستقیم برای اثبات هر موجودی غیر از خود ما مطرح می‌کند، بخردانه و مطابق با یک شیوه‌اندیشه صحیح فلسفی است، زیرا ایده‌الیسم معضل پیش از آنکه برهانی رسا یافته باشد هیچ حکم قطعی را مجاز نمی‌داند.

بنابراین، برهان مطلوب باید ثابت کند که ما از اشیاء بیرونی نه فقط تصور بلکه همچنین تجربه نیز در اختیار داریم. و این امر به هیچ راه واقع نتواند شد، مگر آنکه بتوان ثابت کرد که حتی تجربه درونی ما، که دکارت در آن شک نمی‌کند، فقط برایایه فرض پیشین تجربه درونی ممکن می‌باشد.

**قضیه (تز):** آگاهی صرف من به هستی خودم که با اینهمه به‌طور تجربی تعیین می‌شود، هستی اشیاء را در مکان بیرون از من اثبات می‌کند.

**برهان:** من از هستی خودم چنانکه در زمان تعیین شده است، آگاهم. هرگونه تعیین زمانی چیزی پایدار در دریافت حسی را مسلم می‌دارد [یا در پیش‌فرض می‌دارد]. این امر پایدار نمی‌تواند چیزی درون من باشد، زیرا تنها از خلال این امر پایدار است که وجود من در زمان می‌تواند خودش تعیین شود. بنابراین، اگر دریافت حسی این امر پایدار تنها به وسیله یک چیز بیرون از من ممکن باشد و نه از راه تصور محض یک امر بیرون از من، در نتیجه تعیین وجود من در زمان تنها از راه وجود واقعی اشیا می‌که من از بیرون خود دریافت می‌کنم، ممکن است. اینک آگاهی [از هستی من] در زمان به نحو ضرورت با آگاهی از امکان این تعیین زمانی پیوسته است. و بنابراین به نحو ضروری با وجود اشیا بیرون از من به عنوان شرط تعیین زمانی پیوسته است. به عبارت دیگر، آگاهی از وجود من همزمان یک آگاهی مستقیم از وجود اشیا دیگر بیرون از من است.<sup>(۷)</sup>

کانت همچنین در کتاب تمهیدات می‌نویسد:

حاشاکه رأی من درباره ذهنی بودن مکان و زمان، تمامی عالم محسوسات را به صرف توهم بدل کند، بلکه این تنها وسیله‌ای است برای معتبر بودن اطلاق یکی از مهمترین انواع شناسایی، یعنی آنچه در ریاضیات به نحو ماتقدم بیان می‌شود، بر اشیا واقعی و مصون داشتن آن از این توهم محض پنداشته شود، زیرا بدون در نظر گرفتن این امر محال است بتوانیم مطمئن شویم که شهودهای مکان و زمان که مستفاد از هیچ تجربه‌ای نیستند و در عین حال مقدم بر تجربه در تصور ما موجودند. چیزی هستند جز توهمات که هیچ مابازایی - لا اقل مابازای کاملاً مطابقی - ندارند و بالنتیجه محال است بتوانیم مطمئن شویم که هندسه صرف توهم نیست؛ و حال آنکه ما برخلاف آن، توانسته‌ایم اعتبار بی‌چون و چرای هندسه را در مورد همه متعلقات حواس، چون صرف پدیدارند، مقرر بداریم. ثانیاً: حاشاکه چون به موجب این اصول من، تصویرات حواس، پدیدار محسوب می‌شوند، حقایق تجربی به توهم محض مبدل شود، بلکه این اصول تنها وسیله‌ای است برای اجتناب از توهم استعلایی که همواره متعاطیان مابعدالطبیعه را فریب داده و آنان را به کوششهایی نظیر کوشش کودکان برای به چنگ آوردن حباب صابون واداشته است. زیرا اینان پدیدار را، که صرف تصویر است، به جای نفس الامر اشیا گرفته‌اند و همین امر منشأ آن همه تعارضات عقل شده است، که ذکر آنها خواهد آمد و دفع آنها فقط با ملاحظه این نکته میسر می‌شود که پدیدار تا آنجا مفید حقیقت است

که در تجربه به‌کار رود، اما به محض آنکه از حدود تجربه فراتر رود و متعالی گردد جز توهم به بار نخواهد آورد.

از آنجا که من منکر واقعیت‌اشیایی که ما از طریق حواس از آنها تصویری حاصل می‌کنیم، نیستم و فقط برای شهود حسی خود از اشیاء حدی قائل می‌شوم - بدین صورت که هرگز نه آن و نه حتی شهودهای محض زمان و مکان را تصویر ماهیت نفس‌الامر اشیاء نمی‌پندارم بلکه تصویری از صرف پدیدار آنها می‌دانم - پس چنان نیست که طبیعت را به خطا یکسره موهوم دانسته باشم. اعتراض من در ردّ شائبه ایده‌الیسم به اندازه‌ای قاطع و واضح است که اگر داوران ناصالحی نمی‌بودند که برای هرچه جز رأی سخیف و اما رایج آنان باشد عنوانی کهنه در آستین دارند... هرآینه آن اعتراض زاید به‌نظر می‌رسید.

اینکه خود من نظریه خود را ایده‌الیسم استعلایی نامیده‌ام نباید مجوزی شود تا کسی آن را با ایده‌الیسم تجربی دکارت یا با ایده‌الیسم صوفیانه و تخیلی بارکلی خلط کند، زیرا این ایده‌الیسمی که مصطلح من است به‌وجود اشیاء - که شک در آن همه ایده‌الیسم به معنی رایج این کلمه است - مربوط نمی‌شود، زیرا چنین شکی هرگز به ذهن من خطور نکرده است، بلکه به تصویرات حسی اشیاء که مقدم بر هر امری زمان و مکان از آن جمله است مربوط می‌شود، و آنچه من درباره مکان و زمان و به‌طور کلی در خصوص همه پدیدارها اثبات کرده‌ام این است که آن‌ها نه اشیاء هستند - بلکه صرفاً انواع تصورات ناشی از اشیاء‌اند - و نه تعینات ذاتی نفس‌الامر اشیاء، اما لفظ استعلایی که من آن را نه هرگز در مورد شناسایی ما از اشیاء، بلکه درباره قوه شناسایی به‌کار برده‌ام، برای پیشگیری از همین سوء تعبیر بوده است...

اما اگر مبدل شدن اشیاء واقع (نه پدیدارها) به صرف تصویرات، ایده‌الیسم مطرود باشد، پس آن ایده‌الیسمی را که به‌موجب آن تصویرات مبدل به اشیاء می‌شود چه باید نامید؟ من فکر می‌کنم که آن را می‌توان ایده‌الیسم رویایی نامید تا از آن اولی، که می‌توان نامش را ایده‌الیسم تخیلی گذاشت، متمایز شود. و این هر دو را من با ایده‌الیسمی که سابقاً آن را استعلایی و اکنون ترجیحاً انتقادی می‌نامم طرد کرده‌ام<sup>(۸)</sup>.

## پی‌نوشت‌ها:

۱. نگارنده در تدوین این نوشتار خود را وامدار افادات جناب دکتر حداد عادل می‌داند.
2. Pu. R. 33, B 10.
- (در پاورقی‌های این مقاله، PU اشاره به نقد عقل محض و Prol اشاره به تمهیدات است.
3. Pu. R. 28, B 2.
4. Pu. R. 28, B 3.
5. Pu. R. 49, B 33.
6. Prol., 298.
۷. نقد عقل محض، ص ۲۴۴ به بعد (متن انگلیسی).
۸. تمهیدات، ترجمه دکتر حداد عادل، ص ۱۳۰ تا ۱۳۲.